حکایت اهل راز

نشانه کار خالصانه برای خدا

در یکی از روزهایی که خدمت استاد جعفری بودم، ایشان فرمودند: هر کاری که می‌کنید برای خدا بکنید نه برای خودتان و نه حتی برای آیندگان. کار باید برای خدا باشد، نیت باید خالصاً لوجه‌الله باشد، آنگاه افزودند: نظام سرمایه‌داری می‌گوید برای خودت کار کن و نظام کمونیستی می‌گوید برای آیندگان کار کنید، ولی اسلام این را نمی‌گوید اسلام می‌گوید برای خدا کار کنید. سپس مثالی از زندگی خود ذکر کردند که واقعاً شنیدن دارد.

ایشان فرمودند: آن زمانی که من در نجف شروع کردم به شرح مثنوی، یکی از بزرگان اهل‌معرفت در نجف به بنده گفت: فلانی اگر این چیزهایی که می‌نویسی، روزی به نام کسی دیگر منتشر شد و یا اینکه گفتند مثلاً از پشت کوه پیدا کرده‌ایم و نمی‌دانیم نویسنده‌اش کیست، شما در درون خودت ببین نارضایتی و یا چیزی احساس می‌کنی یا نه. اگر دیدی ناراضی بودی و علاقه‌مند بودی که به نام تو این کارها انجام شود، پس بشوی این اوراق را و بریز دور آنها را، که زحمت بیهوده است و فایده‌ای ندارد ولی اگر دیدی برایت هیچ مسئله‌ای نیست که اینها به نام کس دیگری منتشر شود و یا بدون ذکر نام شما منتشر گردد، خب پس ادامه بده که برای خداست و ایشان فرمود من هم از همان ابتدا حقیقتاً نیتی اینچنین کردم که اگر این کتاب‌ها (شرح مثنوی) روزی به نام کس دیگری چاپ شد و یا اصلاً نام مرا ذکر نکردند برایم هیچ فرقی نکند.[1]

۱. مرتضی نجفی قدسی روزنامه اطلاعات، یادمان اولین سالگرد علامه جعفری سال ۱۳۷۸ ش.

استفتاء از رهبر معظم انقلاب اسلامی

زیورآلات منقش به اسماء متبرکه برای استفاده کودکان و نوجوانان

س) زیورآلاتی که اسماء متبرکه بر روی آنها حک شده و مورد استفاده کودکان و نوجوانان است، و از طرفی چون مکلف نیستند و رعایت احکام شرعی اسماء متبرکه را ندارند، خرید و فروش این‌گونه زیور آلات چه حکمی دارد؟

ج) اشکال ندارد.

طلاجات منقوش به عکس انسان و پادشاهان

س) حک کردن عکس برخی از شخصیت‌ها و پادشاهان ایرانی و خارجی بر روی زیورآلات و سکه‌ها چه حکمی دارد؟

ج) اگر ترویج باطل محسوب شود، جایز نیست.

افتادن انگشتر با نقش اسمای متبرکه در چاه فاضلاب

س) اگر انگشتری با نقش اسمای متبرکه در چاه فاضلاب بیفتد، وظیفه چیست؟

ج) بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد، واجب است؛ و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید از آن دستشویی استفاده نکنند تا یقین کنند آن نقش از بین رفته است.

زکات طلا و جواهر خانم‌ها

س) آیا به طلا و نقره‌ای که در مغازه طلافروشی موجود است و یا به طلا و جواهری که خانم‌ها استفاده می‌کنند، زکات تعلق می‌گیرد؟

ج) به طلای غیرمسکوک زکات تعلق نمی‌گیرد؛ و سکه‌های رایج فعلی، هم زکات ندارند.

شراکت در معامله

س) آیا شراکت با کسی که حلال و حرام را مراعات نمی‌کند، چه در معاملات و چه در اعمال دیگر، جایز است؟

ج) اگر مالی را که برای شراکت آورده است، حرام بودنش معلوم نیست و قرارداد شراکت نیز برای معاملات حلال انجام شده است، شراکت اشکال ندارد. اما اگر آن شخص با معاملات حرام مالی را به‌دست آورد، جزو درآمدهای شرکت محسوب نمی‌شود.

گرو گذاشتن طلا تا پایان اقساط

س) در فروش اقساطی طلا، فروشنده برای اطمینان از پرداخت تمام مبلغ طلا از طرف مشتری، طلا را پیش خودش از بابت ضمانت نگه می‌دارد و پس از پایان اقساط مشتری، طلا را به او تحویل می‌دهد؛ حکم مسئله چیست؟

ج) اگر با رضایت مشتری این کار انجام شود اشکال ندارد، البته فروشنده بدون اذن مشتری حق استفاده از آن را ندارد.

فروش نسیه طلا و نقره و بدقولی خریدار در پرداخت بدهی

س) در فروش طلا و نقره به صورت نسیه، چنانچه خریدار در پرداخت بدهی بدقولی کند، آیا برای فروشنده حق فسخ ثابت می‌شود؟

ج) اگر مشتری ثمن را در زمان مشخص شده تحویل ندهد، فروشنده حق فسخ معامله را ندارد. مگر در ضمن معامله شرط کند که حق فسخ دارد. البته اگر پرداخت بدهی به اندازه‌ای تأخیر بیفتد که ارزش پول کم شود، بنابر احتیاط باید نسبت به کاهش ارزش پول مصالحه کنند.

دریافت مابه‌التفاوت تورم در فروش نسیه

س) در معامله نسیه، اگر خریدار از پرداخت وجه خودداری کند و قیمت طلا و نقره به‌خاطر تورّم افزایش یابد، آیا زرگر می‌تواند این مبلغ را از خریدار مطالبه کند و یا در صورت نیاز اقدام قانونی انجام دهد؟

ج) فروشنده حق مطالبه مبلغی بیشتر از قیمت معیّن‌شده را ندارد، ولی در صورتی که بر اثر کوتاهی خریدار در پرداخت پول، قدرت خرید فروشنده و ارزش پول پایین بیاید و متضرر شود، احوط این است که با مشتری در مقدار مابه‌التفاوت مصالحه کند.

آموزش عملی تواضع

عیسی(ع) به حواریین گفت: «من خواهش و حاجتی دارم، اگر قول می‌دهید آن را برآورید بگویم». حواریین گفتند: «هر چه امر کنی اطاعت می‌کنیم». عیسی از جا حرکت کرد و پاهای یکایک آنها را شست. حواریین در خود احساس ناراحتی می‌کردند، ولی چون قول داده بودند خواهش عیسی(ع) را بپذیرند تسلیم شدند و عیسی پای همه را شست. همین‌که کار به انجام رسید، حواریین گفتند: «تو معلم ما هستی، شایسته این بود که ما پای تو را می‌شستیم نه تو پای ما را.» عیسی(ع) فرمود: «این کار را کردم برای اینکه به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به اینکه خدمت مردم را به عهده بگیرد «عالِم» است. این کار را کردم تا تواضع کرده باشم و شما درس تواضع را فرا گیرید و بعد از من که عهده‌دار تعلیم و ارشاد مردم می‌شوید راه و روش خود را تواضع و خدمت خلق قرار دهید. اساساً حکمت در زمینه تواضع رشد می‌کند نه در زمینه تکبر، همان‌گونه که گیاه در زمین نرم دشت می‌روید نه در زمین سخت کوهستان.»

*** استاد شهید مطهری، داستان راستان، ج۱، ص۲۳۴-۲۳۳**

علت حساسیت اسلام به حریم میان زن و مرد

اسلام با کسی دشمنی ندارد. اگر قائل به حریم میان زن و مرد است؛ آن اندازه حریم که مرد حق ندارد از زن دیگر به هر وسیله که باشد لذت ببرد، از آن جهت است که در تمام این‌ها کامیابی جنسی هست.

اسلام تمام کارهایش از روی حساب است. اگر فقط این بود که مردی با زنی دست می‌داد و نه فقط دست دادن بلکه یکدیگر را می‌بوسیدند، باهم می‌رقصیدند و کار به همین‌جا خاتمه پیدا می‌کرد و جای دیگر را خراب نمی‌کرد و بنیان اجتماع بشر را متزلزل نمی‌کرد، اسلام حسود نبود، می‌گفت برو این کارها را انجام بده. این کارها آن بنیان و اساس اصلی اجتماع و آن مرکز تربیت انسان را که خانواده است از بین می‌برد. ما اگر این را اجازه بدهیم باید فاتحه کانون خانوادگی را برای همیشه بخوانیم. وای به آنجا که بشر بخواهد در دنیا زندگی کند ولی نه در کانون خانوادگی.

*** استاد مطهری، تناسب حقوق مرد و زن در اسلام (در دست انتشار توسط انتشارات صدرا)**

رفتارشناسی انسان‌های مدعی و خودشیفته

محمدمهدی رشادتی

مبنای تفکر در تربیت اسلامی این است که اولا: نگاهمان به مردم از روی حسن ظن بوده و قضاوتمان این باشد که همه خوبند. ثانیا: نه‌تنها مردم خوبند بلکه در مقایسه خود با دیگران همه از ما بهتر و بالاترند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا برخی خود را برتر می‌دانند و به مردم به دیده تحقیر می‌نگرند و از همه متوقع بوده و انتظار پاداش و تشکر دارند و پیوسته خود را طلبکار می‌پندارند؟

پاسخ این است که این گونه افراد از جهت روانشناختی گرفتار بیماری مزمن «عجب» هستند. با توجه به عکس‌العمل‌های گوناگون این مرض، تعابیر مختلفی از آن یاد می‌شود. از جمله: به خود گرفتن، خودپسندی و رضایتمندی از خود، شگفت‌زدگی از خویش، خود خوب پنداری، خودشیفتگی، استکبارورزی، تکبر و فخرفروشی، خود برتر بینی و بالاخره به تعبیر امیرالمؤمنین(ع) «مدعی». شخص مدعی به خاطر برخورداری از برخی کمالات و نعمت‌های ظاهری و باطنی مانند زیبائی، تنومندی، سلامتی، ثروت، شهرت، هنر، علم، احسان و نیکوکاری، طاعت و... به خود می‌بالد و قدر مسلم فرجامش دوری از رحمت حق و هلاکت خواهد بود. (آمدی، غررالحکم، ج ۱، ص ۳۶۰)

معناشناسی عجب

از جمع‌بندی تعاریفی که برخی از اندیشمندان اسلامی از آفت روانی و فکری «عجب» ارائه کرده‌اند، به طور خلاصه می‌توان به شاخصه‌های زیر اشاره کرد: ۱) خود بزرگ‌بینی ۲) بزرگ پنداری اعمال (از نظر کیفی) ۳) بسیار پنداری اعمال (از نظر کمی) ۴) بی‌تقصیر پنداری خویش ۵) خود برتربینی و تحقیر دیگران ۶) فراموش کردن و غفلت ورزیدن از نعمت‌دهنده و صاحل اصلی نعمت و کمال ۷) طلبکار دانستن خود و انتظار پاداش و عوض ۸) منت‌گذاری بر دیگران ۹) شادمانی و خوشحالی از خود یا کمالات خود. (امام خمینی، چهل حدیث ص ۶۱- ملا احمد نراقی، معراج‌السعاده ص ۲۱۹- علی مقدادی، نشان از بی‌نشان ها، ج ۱ ص ۳۹۷- سید عبدالله مشیر، اخلاق شبر، ص ۲۷۵- علی مشکینی، درسهایی از اخلاق ص ۱۹۰)

البته شادی کردن از عمل نیک که همراه با تواضع برای خدا و شکر او بر توفیق عمل و ترس از عدم تمامیت و قبول آن باشد عجب نیست بلکه خوب هم هست. (درس‌هایی از اخلاق ص ۱۹۰)

نشانه‌های انسان مدعی

مناسب است در اینجا به برخی از آثار و نتایج و به عبارتی دیگر بعضی علائم و نشانه‌های این بیماری و نقصان فکری به اختصار اشاره کنیم:

۱- نشانه اول: خودستایی و تعریف از خود

همه من گفتن‌ها و ما گفتن‌ها مانند علم من، ثروت من، مقام من، فکر من، عبادت من، حزب ما، هیئت ما، مسجد ما، شهر ما، تیم ما، و... از زشت‌ترین و خطرناک‌ترین رفتارهای آدمی است. من فلانی را نجات دادم. من مربی فوق‌العاده‌ای هستم، اگر من نبودم نابود می‌شدی، یا فقیر می‌شدی. این مال و ثروت و مقام قهرمانی و... با زحمت خودم به دست آمده، همه اینها نشانه‌ای از بیماری خودستایی است. گاهی نیز تعریف از خود به طور غیرمستقیم انجام می‌گیرد. مثلا: فلان آدم به من ظلم کرد بعدش مرد یا به فلان مرض مبتلا گردید. فلان حاجت را از خدا خواستم فورا مرحمت کرد. (سیدعبدالحسین دستغیب، گناهان کبیره، ج ۲ ص ۱۴۱)

در احادیث اسلامی از خودستایی با عنوان زشت‌ترین راستگویی یاد می‌شود. این چنین فردی در واقع خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد. (غررالحکم ج ۲ صص ۴۱۵-۴۱۸) وی راستگوست از حیث داشتن آن کمال و زشت‌ترین است به خاطر انتساب آن به خودش و در نتیجه مغرور شدن به دارایی‌های عاریتی. از پیامبر(ص) منقول است که: من قال أنا عالم فهو جاهل، هرکس که ادعا کند و بگوید: من دانا و عالم هستم پس او شخصی نادان و جاهل است. (محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمهٔ ج ۲ ص ۷۲۴)

البته واضح است که ادعای علم در روایت به عنوان مثال ذکر شده است و الا آدمی هر کمالی را به خود نسبت دهد قطعاً مشمول این سخن پیامبر (ص) خواهد شد. مثلاً به جای واژه علم می‌توان قوی، جمیل، سخی، مجاهد، غنی و... قرار داد. هر ادعایی که انجام شود در واقع به ضد تصور خود تغییر هویت خواهد داد.

حضرت می‌فرمایند: هرکس ادعا کند که من به بهشت می‌روم او به دوزخ خواهد رفت.(همان، ص ۹۰۸) خداوند به حضرت موسی(ع) فرمود: از شیطان پند بگیر. حضرت او را دید و گفت: مرا نصیحت کن. شیطان گفت: ای موسی من مظهر اسم یا مضل هستم و تو مظهر اسم یاهادی. من چه پندی می‌توانم به تو بدهم؟ موسی گفت: فرمان خداست. شیطان گفت:ای موسی، هیچ‌گاه «من» مگو که مثل من می‌شوی. این من گفتن «دم شیطانی» است. (نشان از بی‌نشان‌ها، ج ۲، ص ۲۶۹)

اگر مردی از مردی خود مگوی
نه هر شهسواری به در برد گوی
(بوستان سعدی، ص ۲۶۷)

امام باقر(ع) فرمود: دو مرد داخل مسجد شوند که یکی عابد و دیگری فاسق باشد. از مسجد خارج شوند در حالی که فاسق صدیق و مؤمن واقعی شده باشد و عابد فاسق گردد. زیرا عابد به عبادتش ببالد و به آن بنازد و فکرش در آن باره باشد ولی فکر فاسق درباره ندامت و پشیمانی از رفتارش باشد و از خدای مهربان راجع به گناهان خود آمرزش خواهد. (کلینی، اصول کافی ج ۳ ص ۴۲۸)

گنهکار اندیشناک از خدای
به از پارسای عبادت نمای
(بوستان سعدی، ص ۲۶۷)

بررسی و نقد خودستایی

در منطق قرآن هر گونه تعریف از خود ممنوع است.

«خودستایی نکنید که خداوند به افراد پرهیزکار داناتر است.»(نجم، آیه ۳۲)

«آیا نمی‌بینی کسانی را که خود را به پاکی می‌ستایند، در حالی که خداست که هر کس را بخواهد به پاکی می‌ستاید.(نساء، آیه ۴۹)

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌فرمایند: ستایش و ستودن، از شئون ربوبیت و مختص خداست و انسان هر چند واقعاً کمالی را داشته باشد به محض اینکه روی آن کمال تکیه کند نوعی استقلال و بی‌نیازی از خداوند را برای خود اثبات کرده و این خود در معنای الوهیت و شرکت با رب العالمین است. این ادعا و خودستایی با فقرذاتی و سراپا نیازمندی انسان سازگار نیست. پس هیچ انسانی جا ندارد به منظور ستایش خود فضیلتی را برای خود ذکر کند. حال در این خودستایی راستگو باشد یا دروغگو. برای اینکه او مالک آن فضیلت برای خود نیست بلکه خدا آن فضیلت را به وی ارزانی داشته است که با دادن فضل و افاضه نعمتش، هر که را بخواهد عملاً پاک می‌کند و باستایش قولی هر کس را بخواهد تعریف و تمجید می‌کند.

سپس مرحوم علامه از آیه مذکور دو نتیجه به‌دست می‌آورد:

نتیجه اول: هیچ صاحب فضیلتی حق ندارد از این که دارای آن فضیلت است دچار عجب گشته از خودش خوشش آید و خود را به داشتن آن بستاید، زیرا ستایش مخصوص خداست که هر کس را شایسته بداند او را تعریف می‌کند. دیگران هم نباید او را به خاطر آن فضیلت بستایند مگر آن فضیلت را مستند به خدا نموده و به همان اندازه که خدا داده تعریفش کند نه بیشتر. لذا باید گفت اولاً: فضائل تنها و تنها آن کمالاتی هستند که خدا آنها را معرفی و ستوده است و چیزهای دیگری که دین آنها را نمی‌شناسد و فضیلت نمی‌داند، کمال محسوب نمی‌شوند.

ثانیاً: لازمه این حرف آن نیست که مردم خوب و بد را یکسان بدانند و فضیلتی برای صاحب آن قائل نشوند و قدر و منزلت آن فضیلت را تعظیم نکنند زیرا قدر شناسی از شعائر الهی است.

پس جاهل باید قدر عالم را بداند و مقابلش خضوع کند. البته لزوم احترام به عالم غیر از این است که عالم برای مردم قیافه بگیرد و از اینکه چند کلمه بیشتر می‌داند به خود ببالد و بساط خودستایی راه بیندازد و توقع احترام داشته باشد. البته این تفاوت منحصر در علم نیست بلکه در همه فضائل حقیقی است.

نتیجه دوم: از آیه معلوم می‌شود که فضیلت آن است که خدا معرفی کند. به عنوان مثال این که غربی‌ها «اعتماد به نفس» را فضیلت می‌دانند درست نمی‌باشد. در قرآن اعتماد به خدا فضیلت است. (المیزان ج ۴، صص ۵۹۱ تا ۵۹۶)

به چشم کسان در نیاید کسی
که از خود بزرگی نماید بسی
مگو تا بگویند شکرت هزار
چو خود گفتی از کس توقع مدار
(بوستان ص ۲۸۲)

نکته:

البته گاهی بنا به ضرورت و هدف مقدسی لازم می‌آید که فردی خود را معرفی کند و امتیازاتش را باز گو نماید که قطعاً با خودستایی فرق دارد. امام صادق(ع) فرمود: یوسف(ع) به عزیز مصر پیشنهاد کرد او را خزانه‌دار کشور کند برای اینکه فردی متعهد و متخصص است. (ناصر مکارم شیرازی، یکصد موضوع اخلاقی در قرآن، ص ۴۱۴) در آیه فلا تزکوا انفسکم، که دستور به عدم خودستایی می‌کند، وقتی است که به قصد عُجب و ریا و خودپسندی باشد. اما اگر اعمال خیر و محاسن از آن جهت که به توفیق الهی است مطرح شود، اشکال ندارد و ذکر آن در واقع نوعی شکرگذاری است. (ملافتح‌الله کاشانی، منهج الصادقین، ج ۹، ص ۸۶) مثلاً کسی واقعیتی را گزارش می‌دهد که خود در آن نقش برجسته‌ای داشته است. در این موارد قصد و نیت او مهم است. آیا می‌خواهد خودش را مطرح کند و یا منظورش گزارش اتفاقی است که افتاده.

۲- نشانه دوم: زود رنجیدن و سپس مجادله و دعوا کردن

قهر کردن، ناز کردن، کینه‌ورزی، دعواهای خانوادگی و طایفه‌ای، اکثراً ناشی از به خود گرفتن است. اینکه بگوید فلانی به من فحش داد، توهین کرد، تهمت زد، بی‌احترامی کرد، به من سلام نکرد، برایم بلند نشد. مرحوم مجتهدی تهرانی می‌گوید: آخوند ملاعلی همدانی که از علمای طراز اول همدان بود، خدمت شیخ حسنعلی اصفهانی رسید و از ایشان تقاضای موعظه کرد. شیخ فرمود: مرنج و مرنجان. مرحوم آخوند می‌گوید: خب مرنجان راحت است، ما کاری می‌کنیم که خودمان را بسازیم تا کسی را از خود ناراحت نکنیم. اما مرنج را چکار کنیم؟ ظلم و بدی و اذیت مردم بالاخره آدم را (ناخودآگاه) ناراحت و رنجیده می‌کند. شیخ می‌فرمود: «خودت را کسی ندان» عیب کار همین است که خودمان را کسی می‌دانیم. به ثروت‌مان، به علم‌مان، به ریاست‌مان، به هر چیزی می‌بالیم. لذا هیچ‌کس جرأت ندارد به ما تو بگوید.

بر مال و جمال خویشتن غرّه مشو
کان را به شبی برند و آن را به تبی
(احمد مجتهدی تهرانی، طریق وصل، ص۱۲۴)

این منی و مایی آید در میان
صد هزاران فتنه شد پیدا از آن
این خودی را مصدر هر رنج دان
با دمی از بیخودی صد گنج دان
زین خودی‌ها بگذرید ای دوستان
تا چمن‌ها بنگرید و بوستان
ای خُنُک آن کس که از خود شد جدا
گشت فارغ از غم و رنج و عنا
ای خُنُک آن کو ز دام خوب بجست
در فضای بی‌خودی فارغ نشست
(ملا احمد نراقی، مثنوی طاقدیس، صص۶۶-۶۴

۳- نشانه سوم: توقع و انتظار پاداش و احترام

انتظار پاداش داشتن را اصطلاحاً ادلال (دلال) و ناز گویند. گویی حقی برای خود قائل است و بر خدا منّت می‌گذارد و این ویژگی از مراتب بالای عُجب است.(معراج‌السعاده، صص ۲۲۲-۲۱۹) خداوند به داود(ع) وحی کرد که مژده بده به گناهکاران و بترسان صدیقان را. عرض کرد چگونه؟ فرمود: گناهکاران را بشارت بده که توبه آنها قبول و گناهان‌شان را عفو می‌کنم و صدیقان را بترسان که به اعمال خود عُجب نکنند که هیچ بنده‌ای نیست که من با او محاسبه کنم مگر اینکه هلاک می‌شود.(همان، ص ۲۲۰)

از امام رضا(ع) نقل شده که فرمود: بنده به خاطر ایمانش بر خدا منّت می‌گذارد که ایمان آورده است، در حالی که خدا باید بر او منّت گذارد که توفیق ایمان به وی داده است.(چهل حدیث، ص۶۱) بالاترین مرتبه عُجب منّت‌گذاری بر خدا و بندگان خداست. گمان می‌کند که به خاطر ایمان یا انجام تکالیف کاری مهم کرده است؛ هرچند فقط در دل منّت بگذارد و بر زبان جاری نکند.(همان، ص۶۳)

۴- نشانه چهارم: خودبرتربینی و تحقیر دیگران

پیامبر(ص) فرمود: هرکس بگوید من بهترین مردم هستم در واقع او بدترین آنهاست.(میزان‌الحکمة، ج ۲، ص ۹۰۸)

از امام صادق(ع) نقل است که: هرکه خود را از دیگران برتر بداند از جمله مستکبران است.(همان، ص ۸۶۱)

شیطان اولین کسی بود که در مقایسه خود با آدم در پاسخ خدا که فرمود: چرا به آدم سجده نمی‌کنی؟ گفت: برای اینکه من از او بهتر هستم.(اعراف، آیه ۱۲)

فرعون نیز در مقابل موسی(ع) ضمن تحقیر کردن پیامبر خدا، خود را برتر از او مطرح کرد: «من از این مردی که بی‌ارزش است و قادر بر بیان نیست بهترم.»(زخرف، آیه ۵۲)

در آیه بعد می‌فرماید: «فرعون مردم خود را سبک‌مغز و خوار و ذلیل شمرده و آن‌ها را تحقیر می‌کرد.(همان، ۵۴)

قرآن‌کریم از قول یک کشاورز مشرک نیز نقل می‌کند که خود را از کشاورز مؤمن مستضعف از حیث ثروت و دارائی، برتر جلوه می‌داد و بر او فخرفروشی می‌کرد: «من مالم از تو بیشتر و از لحاظ افراد نیز نیرومندتر هستم.»(کهف، آیه ۳۴)

علامه طباطبائی می‌فرماید: از این جهت قرآن او را مشرک می‌داند که در برابر رفیقش تکبر ورزید و دچار عجب گشته و به خدای مهربان شرک آورده است.(المیزان، ج ۱۳، ص ۴۳۱)

عیسی(ع) در سفری به اتفاق مردی کوتاه‌قامت به کنار دریا رسیدند. عیسی(ع) با گفتن بسم‌الله از روی آب روان شد. آن مرد نیز با گفتن بسم‌الله روان شد. مرد به خود عجب کرد و در دلش گفت: این عیسی(ع) است و روی آب راه می‌رود، من هم مثل او روان شدم پس فضیلت او بر من چیست؟ همین که این ادعا به خاطرش گذشت در آب فرو رفت. چون کمک خواست، عیسی(ع) او را نجات داد و گفت: ای مرد چه گفتی؟ عرض کرد: چنین چیزی به خاطرم گذشت. فرمود: پا از حد خود بیرون گذاشتی، خدا بر تو غضب کرد، حالا توبه کن.(معراج السعاده، ص ۲۲۱)

از پیامبر اکرم(ص) نقل است که هر انسانی چنانچه از قلبش به اندازه ذرّه‌ای مثقال کبر باشد هرگز وارد بهشت نمی‌شود.(اخلاق شبّر، ص ۲۸۵)

سعدی می‌گوید: یاد دارم که در ایام طفولیت، متعبد بودی و شب‌خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر نشسته بودم و تمام شب دیده برهم نبسته و مصحف عزیز برکنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته. پدر را گفتم از اینان یکی سر برنمی‌دارد که دوگانه‌ای بگزارد، چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی نخفته‌اند که مرده‌اند. گفت: جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آنکه در پوستین خلق افتی.

نبیند مدّعی جز خویشتن را که دارد پرده پندار در پیش گرت
چشم خدا بینی ببخشند نبینی هیچ‌کس عاجزتر از خویش

ریشه‌یابی بیماری عجب و روش درمان آن

سؤال مهم این است که چرا آدمی گرفتار بیماری کشنده خودستایی و خودبرتربینی می‌شود؟ به طور خلاصه جواب این است که:

۱- حب نفس: امام خمینی درباره منشأ عجب می‌فرماید: چون انسان مفطور به حب نفس است و سرمنشأ تمام خطاهای انسانی و رذائل اخلاقی حب نفس است، لذا اعمال کوچکش به نظرش بزرگ و زیاد می‌آید و خود را جزء خوبان می‌شمارد و مستحق ثواب و ستایش می‌پندارد و اعمال بدش ناچیز و کوچک محسوب شده و دیگران را به دیده حقارت می‌نگرد. به خودش خوش‌بین و به خلق بدبین است.(چهل حدیث، ص ۷۱)

حب نفس فطری بشر است و گریزی از آن نیست. بنابراین برای مهار آن لازم است آن را در ارتباط با خدا و در نسبت با پروردگار کنترل و هدایت کرد. خودشناسی (روش روان‌شناختی) و خداشناسی (روش معرفت‌شناختی) تنها راه بی‌بدیل و جانشین‌ناپذیر درمان تمام آسیب‌های روحی و انحرافات فکری و در رأس آنها بیماری عجب است. همچنان‌که علت اصلی این آفت حیات انسانی، در عدم شناخت خود و خدای خود است.

۲- خودشناسی: امام باقر(ع) فرمود: سد سبیل العجب بمعرفه النفس. راه ورود بیماری عجب را با خودشناسی مسدود کنید.(میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۶۴۶)

امام صادق(ع) فرمود: هر انسانی اگر به ذلت و خواری خود توجه کند هیچ‌گاه دچار غرور و تکبر نمی‌شود. (اخلاق شبر، ص ۲۸۶) توجه به این حقیقت که همه کمالات و فضایل عاریتی انسان در اندک زمانی و با بهانه کوچکی در معرض زوال و نابودی است قطعا او را به این نتیجه می‌رساند که نباید روی آنها حساب باز کند. امام جواد(ع) در پاسخ به عبدالعظیم حسنی از اجداد بزرگوارش جمله‌ای شگفت نقل می‌فرماید که «لو تکاشفتم ما تدافنتم»، اگر عیب‌های هریک از شماها بر دیگری آشکار می‌شد، حاضر نبودید همدیگر را دفن کنید.(منتهی‌الامال، ج ۲، ص ۵۲۲)

مسلما غیر از معصومین(ع) سایر مردم کم و بیش در خود آلودگی‌ها و گناهانی دارند که فقط خدا از آنها باخبر است و از باب لطف و رحمت خویش پنهانشان ساخته است و از رهگذر ستاریت الهی آبرویمان پیش عالم و آدم محفوظ مانده است.

۳- خداشناسی: بر اساس جهان‌بینی توحیدی همه توفیق‌ها و همه خیرها و کمالات اعم از مادی و معنوی، از عنایت و رحمت و لطف خدای مهربان است. در قرآن می‌خوانیم: «ای پیامبر، هرچه خوبی به تو می‌رسد از ناحیه خداست و هرچه بدی نصیب تو می‌شود از ناحیه خودت است.»(نساء، آیه ۷۹)

قرآن در داستان حضرت یوسف(ع) نقل می‌کند: پس از اینکه همه زنان دربار مصر به گناه خود اعتراف کردند و حضرت را به پاکی ستودند و از طرفی وقتی یوسف(ع) گفت: من او را در غیاب عزیز مصر خیانت نکردم، انگار بویی از استقلال و ادعای حول و قوه می‌آمد، لذا بلافاصله حضرت جمله بعدی را اضافه کرد به این شکل که: من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم زیرا که نفس، پیوسته به بدی فرمان می‌دهد مگر کسی را که خداوند به او رحم کند.(یوسف، آیه ۵۳)

در آیه دیگر می‌خوانیم: ای پیامبر، مردم اسلام آوردن خود را بر تو منت می‌گذارند که مسلمان شده‌اند، به آنان بگو: به خاطر اسلامتان بر من منت نگذارید که در واقع این خداست که شما را هدایت کرد و بر شما منت می‌گذارد.(حجرات، آیه ۱۷)

به قول آیت‌الله جوادی آملی، هرکس بگوید من خودم تلاش کردم تا عالم شدم یا قدرت پیدا کردم و با زحمت خودم به فلان مقام و فلان درجه رسیدم، سخن و تفکر چنین فردی قارونی است و نهایتا به سرنوشت او نیز گرفتار می‌شود، زیرا قارون مدعی بود که این ثروت و مقام با علم و دانایی خودم کسب شده است.(زمر، آیه ۴۹، عبدالله جوادی آملی، سیره پیامبران در قرآن، ص ۱۸۸)

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف از خنده، می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آینه اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
(دیوان حافظ ص ۷۵)

اگر مسلمان عاقل خود را عددی بشمار نیاورد و روی خودش حساب جداگانه‌ای باز نکند و همواره خویش را مقصر و بدهکار و ناقص قلمداد کند و سایر مردم را بالاتر از خود تصور نماید، آنگاه به طور طبیعی و منطقی پیامدها و دستاوردهای اجتماعی ارزشمندی در پی خواهد داشت. از جمله: مردم به خیر او امیدوار، از شرش در امان، در راه خدمت رسانی خستگی‌ناپذیر، در کسب معرفت و کمال همواره کوشا، قدرشناس خدمات هرچند کوچک مردم، عدم ریا و شرک در رفتار و گفتار ... چنین مسلمانی که اینگونه شناخت از خویش دارد و در سایه گسترده جهان‌بینی اسلامی حیات طیب را تجربه می‌کند قطعا محبوب پروردگار و محبوب مردم خواهد بود.

امام صادق(ع) فرمود: هر انسانی اگر به ذلت و خواری خود توجه کند هیچ‌گاه دچار غرور و تکبر نمی‌شود. توجه به این حقیقت که همه کمالات و فضایل عاریتی انسان در اندک زمانی و با بهانه کوچکی در معرض زوال و نابودی است، قطعا او را به این نتیجه می‌رساند که نباید روی آنها حساب باز کند.

در احادیث اسلامی از خودستایی با عنوان زشت‌ترین راستگویی یاد می‌شود. این چنین فردی در واقع خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد. وی راستگوست از حیث داشتن آن کمال و زشت‌ترین است به خاطر انتساب آن به خودش و در نتیجه مغرور شدن به دارایی‌های عاریتی.

به قول آیت‌الله جوادی آملی، هرکس بگوید من خودم تلاش کردم تا عالم شدم یا قدرت پیدا کردم و با زحمت خودم به فلان مقام و فلان درجه رسیدم، سخن و تفکر چنین فردی قارونی است و نهایتا به سرنوشت او نیز گرفتار می‌شود، زیرا قارون مدعی بود که این ثروت و مقام با علم و دانایی خودم کسب شده است.

حب نفس، فطری بشر است و گریزی از آن نیست. بنابراین برای مهار آن لازم است آن را در ارتباط با خدا و در نسبت با پروردگار کنترل و هدایت کرد. خودشناسی (روش روان‌شناختی) و خداشناسی (روش معرفت‌شناختی) تنها راه بی‌بدیل و جانشین‌ناپذیر درمان تمام آسیب‌های روحی و انحرافات فکری و در رأس آنها بیماری عجب است. همچنان‌که علت اصلی این آفت حیات انسانی، در عدم شناخت خود و خدای خود است.

شبهه‌ها و پاسخ‌ها

فلسفه اسلامی؛ رد یا تأیید؟

شبهه: از امامان روایت شده که: «فیلسوفان، هم گمراه هستند و هم گمراه‌کننده شیعیان»؛ با این حال، تعجب می‌کنم در حوزه، فیلسوفان را ارج می‌نهند و فلسفه را ترویج می‌کنند و آن را «فلسفه اسلامی» می‌نامند!

پاسخ: در دین اسلام، عقل، حجت و رسول باطنی دانسته شده[1] و از اعتبار و جایگاه والایی برخوردار است و نقش بسزائی در ورود به دین و فهم آموزه‌های دینی دارد. با توجه به اینکه فلسفه گونه‌ای از تعقل ورزیدن است، گروهی از مسلمانان به آن سوق یافته و به فلسفیدن مشغول شده و مکاتب مختلف فلسفی[2] را تاسیس کردند. از سوی دیگر، گروهی از مسلمانان، به دلایل مختلف، با فلسفه مخالفت کرده و آن را کفر یا گمراهی دانستند.[3]

مخالفان فلسفه به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شوند و نمی‌توان ادله همه آنها را در این نوشتار مورد نقد و بررسی قرار داد. با توجه به استدلالی که در پرسش آمده، در این پاسخ، موضع امامان(ع) نسبت به فلسفه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و معنای «فلسفه اسلامی» را توضیح می‌دهیم.

بیانات امامان درباره فلسفه

از امام صادق(ع) در سرزنش فلسفه و فلاسفه روایتی نقل شده که «فتبّاً و خیبةً و تعساً لمنتحلی الفلسفةً کیف عمیت قلوبهم عن هذه الخلقةً العجیبةً حتی أنکروا التدبیر و العمد فیها؛ نابودی و ناکامی باد بر فیلسوف‌نمایان! چگونه قلب‌هایشان از دیدن این آفرینش عجیب کور است تا آنجا که تدبیر در آن را انکار می‌کنند.»[4]

همچنین از امام حسن عسکری(ع) روایت شده که «... علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الأرض لأنّهم یمیلیون الی الفلسفةً و التصوف، و أیم الله انّهم من أهل العدول و التحرف، یبالغون فیْ حبّ مخالفینا و یضلّون شیعتنا و موالینا؛ زمانی خواهد آمد که... عالمانشان بدترین خلق خدا در زمین هستند چرا که به فلسفه و تصوف تمایل دارند؛ آنها از زمره اهل عدول و تحریف هستند که در دوستی با مخالفان ما افراط کرده و شیعیان را گمراه می‌کنند... اینان دزدان راه مؤمنان و دعوت‌کننده مردم به سوی گروه‌های الحادی هستند.»[5]

این روایات از جمله روایاتی است که مورد تمسک گروه